

رابطه‌ی جرم و فعل حرام

«سلسله نشست‌های دکتری» گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی در آبان ماه سال 1388 میزبان آیت‌الله دکتر سید مصطفی محقق داماد بود تا از رابطه‌ی «جرم» و «عمل حرام» سخن بگوید.¹

ضرورت بحث

حقوق‌دانان به این واقعیت معترفند که گاه از متن واقعیت جامعه دور می‌افتند، اما اطلاع یافتن این‌جانب از رأی یک دادگاه، دغدغه‌ی تبیین تئوریک تفاوت‌های جرم و عمل حرام را برای من زنده کرد: «فردی به دادرسی فراخوانده می‌شود، وی با رد اتهام انتسابی، منکر ارتکاب جرم شده، اما پس از این‌که با صدای ضبط شده‌ی خود مواجه می‌شود، به ارتکاب جرم اعتراف می‌کند و دادگاه نیز وی را به جرم مذکور و هم‌چنین به جرم دروغ محکوم می‌کند».

مبنای حکم دادگاه، ماده 214 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است که دادگاه را مکلف می‌کند تا حکم هر قضیه را در قوانین مدون بیابد و اگر قانونی در خصوص مورد نباشد، با استناد به منابع فقهی معتبر، یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید، زیرا قاضی نمی‌تواند به بهانه‌ی ابهام، اجمال، نقص یا تعارض قوانین، از صدور حکم استنکاف نماید. مبنای این ماده اصل 167 قانون اساسی است که تعیین قلمرو و شمول آن و پاسخ به این پرسش که آیا این اصل علاوه بر دعاوی خصوصی، امور کیفری را نیز در برمی‌گیرد، از چالش برانگیزترین مجادلات دانشکده‌های حقوق در طی سالیان گذشته بوده است.

تفکیک «جرم» و «عمل حرام»

جرم و عمل حرام، برآمده از دو فرهنگ‌اند؛ جرم برآمده از نظام قانونمند، این جهانی و صرفاً به منظور حفظ نظم عمومی است؛ حال آن‌که حرام از قبیل‌های قدسی فرهنگی دینی است که از لحاظ کلامی ضمانت اجرای آن «بعد و قرب الهی» است. رسول اکرم (ص) در هنگام نزول قرآن مجید در مکه از قدرت سیاسی بهره‌مند نبود، اما در قرآن بارها به واژه‌های اثم، خطیئه، سیئه و حرام برمی‌خوریم. در روزهای نخستین ظهور اسلام که نظام و نظم اجتماعی وجود نداشت، هنگامی که پیامبر اکرم (ص) مردم را به عدم ارتکاب گناه فرا می‌خواندند، درک مردم از عمل حرام چه بود؟ مقصود از حلال و حرام

در آیه‌ی 59 سوره یونس که خطاب به علمای یهود است، چیست؟ یا در سوره‌ی اعراف که در معرفی پیامبر گفته می‌شود: پیامبر کسی است که حرام و حلال را معرفی می‌کند منظور چه می‌باشد؟ در آن روزهای نخستین که پیامبر خود تأمین جانی نداشت، چه رسد به نظام تضمین، مردم چگونه درکی از حلال و حرام داشته‌اند؟ آیا مردم این‌گونه دریافت می‌کرده‌اند که بناست در آینده نظامی تشکیل شود و حکومتی بر این مبنای شکل بگیرد؟ چنین به نظر نمی‌رسد، بلکه مردم آن زمان قطعاً برداشتی معنوی و بر مبنای «نیکی و بدی» از اصطلاح حلال و حرام داشتند. زمانی که عملی حرام خوانده می‌شد، به استثنای مواردی که جزء حدود به حساب می‌آمد؛ مردم صرفاً بر اساس درک خود از «قرب و بُعد الهی»، از امور حرام اجتناب می‌کردند. پس از تشکیل حکومت اسلام توسط پیامبر (ص) سابقه نداشتی است که کسی به خاطر کارهایی که در قرآن حرام، اثم، جریره و غیره نامیده می‌شود، مجازات شده باشد. متأسفانه بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص)، حکومتی شکل گرفت که به تعبیر امیرالمؤمنین، حکومت تندی بود. علت این تعبیر امیر، تازیانه‌هایی است که در زمان خلیفه‌ی دوم، برای ارتکاب اعمال حرام اعمال شد که سابقه‌ی تازیانه و بعضاً حتی سابقه‌ی حرمت هم نداشتند؛ این چنین رسم شلاق زدن تثبیت شد، اما در همان زمان هم این‌گونه نبود که مردم برای هر عمل حرامی تنبیه و مجازات شوند.

لذا جرم چارچوب خاصی دارد که نشأت گرفته از یک قبیل‌های دنیوی و پدید آمده از مسیر قوانین دنیوی است، حال آن‌که حلال و حرام، چارچوبی برای حفظ قدسیت دینی است و نباید به ازای هر حرامی، جرمی در نظر گرفت.

پیشینه‌ی بحث

این بحث برآمده از دو نوع تفسیر از اصل 167 قانون اساسی است؛ مطابق این اصل «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدون بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه‌ی سکوت یا

1- تعالی حقوق از آقای بهروز جوانمرد، دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی که گزارش فوق را برای تعالی حقوق ارسال نموده‌اند، تشکر نموده و آرزوی توفیق روز افزون ایشان را دارد.

نظر است.

تعارض نص و ظهور و برتری اصل قانونی بودن

اطلاق و عموم اصل 167 قانون اساسی، ظاهر است، اما اصل سی و ششم قانون اساسی که حکم به مجازات و اجرای آن را تنها از طریق دادگاه و به موجب قانون می‌داند، نص است و نص بر ظهور برتری دارد.

معیار تفکیک جرم و عمل حرام

جرم‌انگاری یک رفتار وابسته به نظر قانون‌گذار است؛ او است که بر اساس مصالح و مفاسد مردم باید تشخیص بدهد که کدام رفتار مضر به نظم عمومی است و باید جرم‌انگاری شود و در مقابل کدام عمل جرم نیست.

قانون‌گذار باید از بعد خدایی قضیه منصرف شود و به چیزی جز مصالح عمومی نیاندیشد. متأسفانه حنظل تفکر اشعری، هنوز که هنوز است، کام امامیه را که عدلیه هستند، تلخ می‌کند؛ چرا که گروهی از اشاعره بر این باور بودند که حکومت تنها حافظ کلام احکام الله است و هیچ تکلیفی به مصالح دنیوی مردم ندارد.

قانون، قضات، مجتهد، متون مقدس

وقتی کسی در چارچوب یک نظام قانونی به مقام قضا منصوب می‌شود، تنها در همان محدوده‌ای که به وی تفویض شده است، اختیار دارد. حتی مجتهدترین مجتهدین هم نمی‌توانند بر اساس نظر خود از نظام قانونی مستقر عدول کند.

برای جرم‌انگاری نباید به سراغ متون مقدس رفت، بلکه برای اخذ تعاریف و عناصر می‌توان از این متون بهره گرفت. این طبیعی است که در یک جامعه‌ی مسلمان، اکثر نمایندگان مردم، مسلمان باشند؛ این نمایندگان هم و کالیشان مبتنی بر خواستی است که مردم از آنان دارند. در این معنی نمایندگان بنا به خواست موکلین خود به متون مقدس رجوع می‌کنند و از محتوای این متون در قانون‌گذاری استفاده می‌کنند، اما پس از این که قانون طبق آیین خود وضع شد، دیگر نمی‌توان به آن ریشه‌های قدسی داد.

نتیجه

ریشه‌ی نگرانی ما در زمینه‌ی استقرار دولت حقوقی و حاکمیت قانون است. جدال میان هواداران حکومت قانون و مخالفان آن، جدالی قدیمی است. جدالی که هر روزه و در هر سرزمین به شکلی جلوه می‌کند. جدالی که از یک سو می‌خواهد چراغ‌های راهنمای شهر را روشن کند تا نظم برقرار شود و از دیگر سو نادانسته کمر همت به خاموشی چراغ‌ها می‌بندد و بر سر هر چهارراه دست به دامان پلیس می‌شود.

نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدون از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد». بسیاری از حقوق‌دانان معتقدند که این اصل شامل امور کیفری نمی‌شود و محدود به امور مدنی و دعوای خصوصی افراد است. به هنگام طرح این اصل، به هیچ وجه امور جزایی در ذهن نویسندگان نبود، حتی در آن زمان، مرحوم شهید بهشتی که خود از پیشنهاددهندگان بود، می‌گفت: «قرینه‌ی دعوا نشان می‌دهد که اصل، ناظر به حقوق خصوصی است، نه امور جزایی» من معتقدم قانون را نباید نقض کرد، اما گریزی از نقد قانون نیست. از شورای نگهبان انتظار می‌رفت تا ماده 214 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را به استناد مغایرت با این اصل قانون اساسی رد کند.

تعزیر برای هر عمل حرامی از صغیره و کبیره است و معنی قاعده این است که حاکم هرگاه مصلحت بداند، می‌تواند برای هر عمل حرامی مجازات تعیین کند، اما اعمال مجازات، مشروط به اعلام قبلی است، و نمی‌توان بدون اعلام جرم بودن عملی، مرتکب آن را مجازات کرد.

جرم‌انگاری محرمات، خدمت به دین نیست؛ زیرا برخی از محرمات، فارغ از کوچک و بزرگ بودنشان، در حوزه‌ی برخورد با خداوند است. در صحیحی زراره از امام صادق (ع) آمده است: «خدا خبائث را در اتاقی قرار داده و کلیدی برای آن است که آن کلید شراب است و دروغ بدتر از آن است، اما شراب شلاق دارد و دروغ ندارد». از این حدیث برمی‌آید که شدت و حدت عمل حرام سبب نخواهد شد که برای آن مجازات قرار دهیم.

در کمیسیون پیش‌نویس قانون اساسی، استدلال شهید بهشتی این بود که کلمه‌ی دعوا کفایت می‌کند. دغدغه‌های نایب رییس مجلس خبرگان قانون اساسی در این زمینه، بیشتر دغدغه‌های سیاسی و دیپلماتیک بود؛ چرا که در مجلس کسانی حضور داشتند که در برابر چنین تصریحی موضع می‌گرفتند، هم‌چنان که در برابر اصل شکنجه موضع گرفتند. شهید بهشتی با گنجانیدن کلمه‌ی دعوا، دایره‌ی شمول اصل را محدود به امور خصوصی کرد، اما متأسفانه همان فکر و ایده‌ای که مرحوم بهشتی از آن واهمه داشتند، در سال‌های بعد، ماده 214 مزبور را تصویب کرد.

اصل چهارم و تبیین جرم و عمل حرام

طبق اصل چهارم قانون اساسی بنا نیست که قوانین و مقررات، «منطبق بر اسلام» باشند، بلکه قصد بر این است که قواعد، «مغایر اسلام» نباشند. تفکیک ماهیتی جرم و عمل حرام ضروری است. حرام، تعدی از حکم‌الله است و جرم، تخطی از نظم اجتماعی دنیوی، ما حق نداریم متکفل امور خداوند شویم و از سوی دیگر در جرم، نفس حرمتی که در آن نقض حریم الهی باشد، وجود ندارد. حتی در مواردی که قرآن از صیغه‌ی جرم استفاده کرده است، این اشتراک در لفظ نباید ما را به اشتباه بیاندازد؛ چرا که در همان جا هم معنای آخری لفظ مورد

1- دکتر رحیم نوبهار عضو هیأت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی در این راستا اظهار داشت: قرار دادن ضمانت اجرای کیفری برای امور اخلاقی، سرچشمه‌ی اخلاق را می‌خشکاند، اخلاق چیزی است که از اراده‌ی آزاد افراد سرچشمه می‌گیرد. من نگرانم که قضات بخواهند به استناد ماده 214 قانون آیین دادرسی کیفری حکم بدهند. قاضی پای‌بند به اصول و مبانی، چنین حکمی صادر نخواهد کرد؛ چرا که در رجوع به کتب فقهی با تیتیر بزرگ، قاعده‌ی قبح عقاب بلابیان روبه‌رو می‌شود. فقه به ما اجازه نمی‌دهد که بدون اعلام قبلی، عملی را جرم بدانیم.

رفتار کرامت مدار با بزه دیده در مرحله‌ی دادرسی

نشست پنجاهم سلسله نشست‌های «تازه‌های علوم جنایی» در آبان ماه 1388 به موضوع «رفتار کرامت‌مدار با بزه‌دیده در مرحله‌ی دادرسی» اختصاص یافت که توسط دکتر عباس شیرینی عضو هیأت علمی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران ایراد گردید. مشروح این نشست علمی به شرح زیر ارائه می‌شود.

ابهام روبه‌رو می‌کند. در این خصوص ضابطه‌ی مشخصی نداریم آیا جرایم حدی مهم‌تر از جرایم مستوجب قصاص است یا ...؟ آیا جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان مهم‌ترند یا جرایم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب؟ به هر حال ضابطه‌ی دقیقی وجود ندارد و اصلاً به وضعیت بزه‌دیده توجه نشده است. ممکن است بگویند که بزه‌دیده می‌تواند دادخواست حقوقی بدهد. در پاسخ باید گفت دادخواست حقوقی هم تابع محل اقامت بزه‌دیده نیست و محل اقامت خواننده یا مال غیرمنقول و غیره، ملاک تعیین دادگاه است. هنگامی که فردی مرتکب جرایم متعدد با بزه‌دیدگان متعدد می‌شود، تعدد جرایم ممکن است، صلاحیت ذاتی متعدد ایجاد کند. در این جا نیز حق بزه‌دیده مورد توجه نیست.

حتی در صلاحیت ذاتی هم مشکلاتی وجود دارد. در حال حاضر رییس قوه قضاییه به برخی افراد ابلاغ دوگانه می‌دهد. بدین معنی که قاضی دادگاه عمومی، ابلاغ دادگاه انقلاب را هم دارد. چگونه ممکن است یک قاضی دو ابلاغ برای دو دادگاه با صلاحیت ذاتی متفاوت داشته باشد؟ صدور چنین ابلاغ‌هایی با فلسفه‌ی وضع صلاحیت ذاتی منافات دارد؛ زیرا در صلاحیت ذاتی قاضی و تشکیلات دادگاه دارای ویژگی‌های خاص برای رسیدگی به جرم خاص است و صدور چنین ابلاغ‌هایی حقوق بزه‌دیده را خدشه‌دار می‌کند. به طور مثال فردی به جرم محاربه و افساد فی الارض که در صلاحیت دادگاه انقلاب است، دستگیر می‌شود. این جرایم معمولاً با جرایم عمومی همراه است که دارای بزه‌دیده است. آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌گوید شرکاء و معاونین جرم در دادگاهی محاکمه می‌شوند که مباشر اصلی محاکمه می‌شود. حال اگر جرایم متعدد توسط چند مجرم ارتکاب یابد و دادگاه‌های با صلاحیت ذاتی متعدد درگیر باشند، رسیدگی توسط قاضی واحد، محل به حق بزه‌دیده است.

2- حق رسیدگی برابر

اصل 34 قانون اساسی و ماده 14 میثاق بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی و سایر مقررات و موازین حقوق بشر، حق رسیدگی برابر را برای دادخواهان و بزه‌دیدگان قرار داده است. همه‌ی افراد صرف‌نظر

رفتار کرامت‌مدار با بزه‌دیده از دو جنبه‌ی؛ حقوق بزه‌دیده در مرحله‌ی دادرسی و دعوی بزه‌دیده در این مرحله قابل بحث است.

حقوق بزه‌دیده در مرحله دادرسی

مهم‌ترین حقوقی که در این راستا برای بزه‌دیده قابل تصور است عبارت است از:

1- حق دسترسی آسان و سریع به دادگاه

در خصوص دسترسی آسان به دادگاه باید به بحث صلاحیت دادگاه به ویژه صلاحیت محلی پرداخت. با توجه به این اصل که جرم تابع محل وقوع است، متهم در دادگاه محل وقوع جرم محاکمه می‌شود. این حکم در مواردی برای بزه‌دیده مشکل‌ساز است مانند آن که بزه‌دیده حین سفر بزه‌دیده می‌شود.

مقررات آیین دادرسی کیفری فقط به ویژگی‌های خاصی که ناظر به جنبه‌ی اثباتی جرم است، توجه دارد. در این جا بالتبع حقوق بزه‌دیده خدشه می‌پذیرد. به موجب ماده 54 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، متهم در دادگاهی محاکمه می‌شود که جرم در حوزه‌ی آن واقع شده است. در مواردی که شخص مرتکب چندین جرم در مکان‌های متعدد می‌شود، اصل وحدت رسیدگی اقتضاء دارد که رسیدگی در یک دادگاه صورت گیرد و محل وقوع مهم‌ترین جرم، ملاک تعیین دادگاه است. در چنین حالتی به حقوق سایر بزه‌دیدگان توجه نشده است، زیرا آن‌ها ناگزیرند برای پی‌گیری شکایت خود به دادگاه مستقر در شهر دیگری بروند. به همین جهت باید گفت مقررات آیین دادرسی کیفری ایران صرفاً دارای دورویکرد است:

1) جنبه‌ی عمومی که منافع عمومی و منافع دستگاه عدالت کیفری را مورد توجه قرار می‌دهد تا دادسرا بهتر بتواند ادله را جمع‌آوری کند؛

2) منافع بزه‌کار مانند محاکمه‌ی واحد، مجازات واحد، ولو مشدد و...

اما رویکرد بزه‌دیده‌مدار وجود ندارد. حتی این پرسش که مهم‌ترین جرم در حقوق ایران کدام است؟ تعیین دادگاه صالح را با

نظارت است. بعضاً دیده می‌شود که قضات به جای اعلام ختم رسیدگی، پرونده را مراعات نگه می‌دارند، یا دستوراتی مانند استعلام از اداره ثبت، اخذ نظر کارشناسی و غیره صادر کرده، و پرونده را در وقت نظارت قرار می‌دهند، اما پیش از حلول وقت نظارت، رأی صادر می‌کنند. این ترندها حق بزه‌دیده را مخدوش می‌کند. اصل حق رسیدگی در زمان معقول و مناسب، اقتضاء می‌کند که به نحو دقیق تکلیف این موارد مشخص شود. در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، دادگاه مقید به اعلام جلسه اول دادرسی، نشده است. از سوی دیگر به موجب ماده 11 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، بزه‌دیده می‌تواند تا اعلام ختم دادرسی دادخواست ضرر و زیان تقدیم کند، اما اعلام ختم دادرسی در مقررات ایران پیش‌بینی نشده است.

5- حق برخورداری از معاضدت قضایی

بزه‌دیده باید از مشاوره‌ی حقوقی و حق انتخاب وکیل برخوردار شود. پیش‌بینی سازوکارهای لازم برای برخورداری بزه‌دیده از این حقوق ضروری است. در ماده 10 اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب 1381 آمده است که از واحدهای مورد نیاز دادگاه، واحد ارشاد و معاضدت قضایی است، یعنی این واحد به عنوان یکی از اجزای دادگاه‌ها در نظر گرفته شده است.

6- حق انتخاب

بزه‌دیده باید حق انتخاب مرجع رسیدگی را از نظر حقوقی و کیفری داشته باشد. بزه‌دیده می‌تواند دادگاه کیفری را انتخاب کند و دادخواست ضرر و زیان را با رعایت تشریفات قانونی به این دادگاه تقدیم کند یا آن‌که در دادگاه کیفری شکایت کند و دادخواست حقوقی را به دادگاه حقوقی ارائه دهد. یک امکان و فرصت مناسب برای بزه‌دیده در قانون فعلی، حق تقدیم دادخواست ضرر و زیان به دادگاه کیفری تا پیش از ختم رسیدگی است، اما این پرسش مطرح است که اگر مرجع قضایی متهم را تبرئه کند، آیا مکلف به رسیدگی به دادخواست ضرر و زیان می‌باشد؟ دادن این حق موجب می‌شود افراد برای استفاده از سرعت رسیدگی در دادگاه کیفری، بی‌جهت شکایت کیفری کنند.

مطابق ماده 12 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، اگر دادگاه متهم را مجرم تشخیص دهد، مکلف است ضمن صدور حکم جزایی، حکم ضرر و زیان مدعی خصوصی را نیز صادر کند. اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه معتقد است در موارد صدور حکم برائت هم مرجع کیفری مکلف است به دادخواست رسیدگی کند. رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی 1379/7/5-649 دیوان عالی کشور در این خصوص چنین مقرر می‌دارد: «از ماده 12 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری چنین استنباط می‌شود که مقنن به منظور تسریع در جبران خسارت متضرر از جرم مقرر داشته در صورتی که دادگاه، متهم را مجرم تشخیص دهد، مکلف است ضمن صدور حکم جزایی، حکم ضرر و زیان را صادر نماید... بنابراین ماده مذکور دلالتی به منع رسیدگی نسبت به امر ضرر و زیان در صورت صدور حکم برائت ندارد...» و ماده 9 قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری سال 1356 مقرر داشته است: «هرگاه دعوی

از نژاد، جنس، مذهب و ... حق رسیدگی برابر دارند. در مواردی که شکایت بزه‌دیده علیه سازمان‌های حکومتی یا مقامات حکومتی نبوده و علیه شخصی عادی است، مشکل زیادی رخ نمی‌دهد، زیرا موازنه‌ی قدرت وجود دارد، اما در شکایت علیه پلیس و یا مقامات و مسؤولان، این موازنه به هم می‌خورد. به عنوان مثال وقتی برای بزه‌دیده به عنوان متهم قرار نامتناسب یا غیرقانونی صادر شده، یا وقتی شکایت از ناحیه مأموران دولت نسبت به افراد است، تضمین حق برابری برای دو طرف دعوی دیده نشده است. این‌گونه نیست که به جرایم مأموران و مقامات همان‌گونه رسیدگی شود که به جرایم افراد عادی. هم‌چنین بزه‌دیده‌ای از اقلیت‌های قومی، دینی، نژادی یا سیاسی، در مقابل بزهدار از گروه اکثریت، از موقعیت ضعیف‌تری برخوردار است. منظور من موارد نابرابری قانونی مانند حق قصاص نیست، بلکه اقرار مرحله‌ی رسیدگی است. در حقوق ایران حق برابر پیش‌بینی شده است، اما سازوکارها و ضمانت‌اجراهای این برابری دیده نشده است. این‌ها چالش‌های جدی حقوق ایران است.

3- حق رسیدگی مستقل و بی‌طرفانه

استقلال و بی‌طرفی را باید تفکیک کرد. استقلال درونی یعنی در سلسله مراتب قوه قضاییه، هیچ مقام بالاتری به مقام پایین‌تر در خصوص احکام و قرارها دستور نمی‌دهد و توصیه نمی‌کند. استقلال بیرونی یعنی افراد و مقامات خارج از دستگاه قضایی نمی‌توانند بر قاضی فشار وارد آورند. فشارهای درونی و بیرونی بر قاضی می‌تواند حقوق بزه‌دیده را خدشه‌دار کند. هنگامی که تصاویر متهمان و جریان دادگاه در تلویزیون منتشر می‌شود، فشارهایی ایجاد می‌کند که از یک سو قاضی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از سوی دیگر بر بزه‌دیده هم مؤثر می‌شود. به عنوان مثال ممکن است اولیای دم بخواهند مطالبه‌ی دیه کنند، اما وقتی افکار عمومی به مفسد فی‌الارض بودن قاتل معتقد باشد، بزه‌دیده تحت این فشار نمی‌تواند مطالبه‌ی دیه کند. چند سال پیش در استان خوزستان مردی همسرش را به قتل رساند. قتل برای وراثت مقتول حقوقی ایجاد می‌کند؛ قصاص یا مطالبه‌ی دیه. بزه‌دیده باید طبق قوانین در مورد حقوق خود تصمیم بگیرد. در این پرونده رییس قوه قضاییه بلافاصله قتل را از موارد افساد فی‌الارض اعلام کرد. چنین اظهارنظری ضمن این‌که موجب نادیده گرفتن اصل استقلال قاضی است، حقوق بزه‌دیده را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد.

بی‌طرفانه بودن به معنی نگاه برابر قاضی به بزه‌دیده و بزهدار است. بی‌طرفی ایجاب می‌کند که ویژگی‌هایی مانند نژاد، مذهب، جنسیت، قومیت و غیره در توازن نگاه قاضی بین این دو موثر نباشد. در قوانین ایران امکان رد دادرسی، ضمانت اجرایی برای جلوگیری از جانبداری است و مانع خروج قاضی از بی‌طرفی می‌شود. به موجب آراء دادگاه انتظامی قضات، یک قاضی نباید در دو مرحله در پرونده اظهار نظر کند.

4- حق رسیدگی در زمان معقول و مناسب

مواعد از جمله مهلت‌های وخواهی، تجدیدنظر، صدور رأی و... همگی بدین منظور پیش‌بینی شده که رسیدگی در یک زمان معقول و متناسب صورت گیرد. راه فرار از این مواعد، تعیین وقت

جزایی در دادگاه به صدور حکم برانت قطعی و یا قرار موقوفی تعقیب منتهی شود، دادگاه صادر کننده رأی در صورت آماده بودن پرونده به دعوی خصوصی رسیدگی و رأی می‌دهد و آلا رسیدگی به آن را به دادگاه صلاحیت‌دار محول می‌دارد...»

اما بحث جدی در این زمینه شرایط حق انتخاب است. آیا بزه‌دیده با هر شرایطی می‌تواند یکی از این دو مرجع را انتخاب کند؟ مسلماً پاسخ، منفی است. برای انتخاب، شرط باز بودن راه اقامه‌ی دعوی مدنی و کیفری (هر دو) لازم است، گاه راه کیفری بسته است. به عنوان مثال در موارد سقوط دعوای عمومی شامل فوت، عفو عمومی، نسخ قانون جزا و غیره، هیچ دادگاهی برای به جریان انداختن شکواییه صالح نیست. پس نمی‌توان به دادگاه کیفری دادخواست داد.

گاه راه اقامه دعوی کیفری باز، اما راه حقوقی بسته است. برای مثال در مقررات ثبتی، برای تقاضای ثبت در مواعد، حق اعتراض وجود دارد هرگاه در این مواعد اعتراض نشود، دیگر مرجع ثبتی به دعوا رسیدگی نمی‌کند، اما راه کیفری باز است.

دعاوی بزه‌دیده در مرحله‌ی دادرسی

در این مبحث، موضوعاتی شامل نوع دعاوی قابل طرح توسط بزه‌دیده، حق مجازات مرتکب (دعوی کیفری) و دعوی حقوقی (ضرر و زیان، استرداد، اعاده‌ی وضع) مطرح می‌شود.

ماده 9 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب 1378 خلاف قانون اساسی است؛ قانون اساسی امکان مطالبه‌ی ضرر و زیان معنوی را پیش‌بینی کرده و ماده 9 قانون آیین دادرسی کیفری مصوب 1290 هم بر آن صحه گذارده بود، اما ماده 9 قانون سال 1378، ضرر و زیان معنوی را حذف کرد. این حذف به موجب نظریه‌ی شورای نگهبان مبتنی بر خلاف شرع بودن ضرر و زیان معنوی بود. در حال حاضر موضوع مطالبه‌ی ضرر و زیان معنوی در دادگاه کیفری مورد بحث حقوق دانان است.

در خصوص شکل دعوی حقوقی و نحوه‌ی تقدیم آن باید گفت گاه تقاضا و درخواست کافی است بوده و نیازمند فرم دادخواست نمی‌باشد. قانون در این جا از واژه‌ی درخواست یا تقاضا استفاده کرده است، اما در مواردی نیاز به تقدیم دادخواست است. از جمله مواردی که به صورت درخواست قابل طرح است، تأمین خواسته و دستور موقت است. در خصوص تأمین خواسته که در مرحله‌ی تحقیق و دادرسی قابل تقدیم است، در نظام حقوقی ایران تشتت آراء وجود دارد؛ گاه اختیار تحقیق به دادگاه داده شده است، مانند دادگاه کیفری استان که خود تحقیق را انجام می‌دهد، لذا به مرحله‌ی تحقیق و دادرسی اشاره کردم، نه مرحله‌ی دادگاه و دادسرا.

تأمین خواسته برای آن است که با توقیف اموال متهم، از تزییع آن تا زمان رسیدگی به شکایت بزه‌دیده جلوگیری شود. در ماده 74 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری آمده است که شاکی می‌تواند تأمین ضرر و زیان خود را از دادگاه تقاضا کند.

واژه «تقاضا» نشان می‌دهد که نیازی به تقدیم دادخواست نیست. وجوه تمایز تأمین خواسته در مقررات آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و آیین دادرسی مدنی عبارت است از:

1- ماده 74 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، تکلیفی برای درخواست کننده در نظر نگرفته است. طبق ماده 179 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی درخواست کننده تأمین، مهلت ده روزه برای تقدیم دادخواست دارد. در ماده 74 مهلت به طور صریح مشخص نشده، بلکه قید «تا پایان ختم دادرسی» آمده است.

2- به موجب ماده 158 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، برای تأمین خواسته باید خسارت احتمالی سپرد، اما در ماده 74 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، این شرط پیش‌بینی نشده و اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه نیز بر این عقیده است که تأمین خواسته در چارچوب ماده 74، نیاز به تودیع خسارت احتمالی ندارد.

این دو تفاوت در راستای منافع بزه‌دیده است

3- واژه «تقاضا» نشان می‌دهد که رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، در تأمین خواسته‌ی دعوی کیفری ضروری نیست.

4- در مورد اجرای قرار نیز طبق ماده 74 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، این قرار به محض ابلاغ، اجرا می‌شود، لذا تأمین خواسته در دعوی کیفری مزایای بیشتری برای بزه‌دیده دارد.

مورد دیگر دستور موقت است. در آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نص صریحی برای دستور موقت نداریم، اما در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مقررات آن به تفصیل آمده است. در مقررات متفرقه مواردی وجود دارد که برخی به نفع بزه‌دیده و به ضرر متهمان است. برای نمونه، در دعوی تصرف عدوانی و رفع مزاحمت (ماده 690 قانون مجازات اسلامی)، رسیدگی به دستور موقت، خارج از نوبت به عمل می‌آید و مقام قضایی لازم نیست صبر کند تا رأی صادر شود و به اجرای احکام برود، بلکه دادگاه در قالب یک تقاضا، دستور رفع تصرف می‌دهد. مورد دیگر ماده 23 قانون مطبوعات مصوب 1379 است.

هنگامی که درباره‌ی کسی مطلبس در روزنامه‌ای چاپ شود، برای او حق پاسخ است و پاسخ او باید چاپ شود. اگر روزنامه از چاپ خودداری کند، شاکی می‌تواند با مراجعه به دادگستری دستور موقت تعطیل نشریه را تقاضا کند که مدت آن مشخص نیست. این ماده ابزاری برای محدود کردن آزادی مطبوعات است. علت درج این حق آن است که بر خلاف مطبوعات، اشخاص تربیونی برای رفع اتهام از خود ندارند. در قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان نیز پیش‌بینی شده است که می‌توان از طریق دستور موقت، نُسَخ را جمع‌آوری کرد.

نتیجه آن که مقررات آیین دادرسی کیفری ایران ناظر به حقوق بزه‌دیده نیست و نیازمند اصلاح جدی است.

1- نظر به شماره 1380/2/29-7/1722 اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه: «تأمین خواسته در دعوی کیفری قانوناً منوط به سپردن خسارت احتمالی نیست.»

توجه قرار داده است. لذا نمی‌توان گفت مقنن به حقوق بزه‌دیده توجه نکرده است.

دکتر شیری: اصل 35 قانون اساسی در مورد همراه داشتن وکیل، می‌گوید «در همه دادگاه‌ها، طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند، باید برای آنان امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.» اما مواد 186 و 187 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برخلاف قانون اساسی حق وکیل معاضدتی و تسخیری را صرفاً برای متهم به رسمیت شناخته است. مطابق ماده 282 لایحه آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری که در دست بررسی است، متهم و بزه‌دیده تا پایان جلسه اول رسیدگی می‌توانند از دادگاه تقاضای وکیل کنند. دادگاه در صورت احراز عدم تمکن متقاضی، برای متهم وکیل تعیین می‌کند صدر ماده برای هر دو (شاکلی و متهم) است، اما انتهای آن صرفاً برای متهم حق وکیل معاضدتی در نظر گرفته است، لذا در نظام حقوقی ایران امکان داشتن وکیل تسخیری برای بزه‌دیده پیش‌بینی نشده است.

در خصوص استدلال جنابعالی مبنی بر ضرورت هدایت دعوی کیفری توسط دادستان، باید گفت در یک نظام سامان‌مند که مرز حق خصوصی و حق عمومی مشخص است، این استدلال پاسخ می‌دهد، اما در نظام ایران خیر.

دکتر مؤذن زادگان: یک نکته راجع به ختم رسیدگی و صدور رأی باید مورد توجه قرار گیرد. قانون صراحت دارد که تکلیف اولیه دادگاه بر صدور رأی بلافاصله پس از اعلام ختم دادرسی است و استثنای آن هنگامی است که نیازمند تمهید مقدمات است، در این صورت باید حداکثر ظرف یک هفته، رأی صادر شود. انتقاد وارد این است که تمهید مقدمات چیست؟ این قید، راه مفری برای قاضی است. صدور رأی بلافاصله پس از ختم رسیدگی یک قاعده و اصل است و مورد نقض آن ظرف یک هفته است. اعطای چنین مهلت‌هایی در مسایل حقوقی فاقد ایراد است، اما در دعوی کیفری، اصل بر این است که باید بلافاصله رأی صادر شود.

نکته دوم فوت شاکلی، مرور زمان یا حدوث اعتبار امر مختومه است. در این موارد اگر شاکلی خصوصی دادخواست بدهد، دادگاه مکلف به رسیدگی است. رأی وحدت رویه‌ای که فرمودید، تعیین تکلیف نکرده، اما منع نیز ننموده است. به این رأی وحدت رویه ایراد وارد است. مطابق رأی مزبور دادگاه منع در رسیدگی ندارد، اما تکلیفی هم برای دادگاه در نظر نگرفته است. اساساً در رسیدگی کیفری، دادگاه هر اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم بداند، می‌تواند انجام دهد. توقیف یا پیشگیری از اقدامی که در جریان است و... لذا برای صدور دستور موقت در امر کیفری نیازمند

دیدگاه: قریب به بیست تا بیست و سه ماده در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در جهت حقوق بزه‌دیده وضع شده است، لذا نمی‌توان گفت قانون ما به حقوق بزه‌دیده توجه نداشته است. از جمله این مواد می‌توان به ماده 244 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری اشاره کرد که چهار مرجع را برای تقدیم تقاضای تجدیدنظر در نظر گرفته است، به علاوه می‌توان در مهلت مقرر از طریق پست هم دادخواست تجدیدنظر را ارسال کرد. لذا از لحاظ دسترسی به دادگاه مشکلی برای بزه‌دیده وجود ندارد.

دکتر شیری: دادن دادخواست تجدیدنظر، غیر از پی‌گیری دعوی است. دعوی تجدیدنظر یک دعوی ماهوی است همان‌گونه که در دادگاه بدوی نیز با ورود به ماهیت رسیدگی می‌شود، لذا تمام مسائل جریان یافته در دادگاه بدوی، می‌تواند در دادگاه تجدیدنظر هم رخ دهد. بنابراین شخص ساکن روستا که برای پی‌گیری درخواست تجدیدنظر خود باید به مرکز استان مراجعه کند، با مشکلاتی مواجه می‌شود.

دیدگاه: در بحث صلاحیت محلی طبق بند (ب) ماده 63 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، هرگاه دادگاهی بهتر بتواند به امری رسیدگی کند، می‌توان درخواست احاله کرد. حال، تکلیف سایر بزه‌دیدگان چه می‌شود؟ باید گفت: تفاوت دعوی کیفری و حقوقی آن است که وقتی دادسرا یا در حوزه‌های بخش، دادگاه بدوی به جای دادسرا تشخیص داد که امری جرم است، نمی‌توان برای شاکلی نقشی قائل شد، بلکه دادسرا باید دعوا را پیگیری کند. دادگاه تجدیدنظر نیز برای تشکیل جلسه دادرسی تکلیفی ندارد، مگر آن‌که تشکیل آن را ضروری بداند. در مقام مقایسه قانون آیین دادرسی کیفری جدید و قوانین پیش از آن، مواردی در قانون جدید دیده می‌شود که بیش از قانون قدیم رعایت حال بزه‌دیده را کرده است. مانند آن‌که در قانون سابق می‌گفت اگر کسی به دادگاه حقوقی مراجعه کرد، دیگر حق مراجعه به مرجع کیفری را ندارد. این محدودیت در قانون جدید حذف شده، و این به نفع زیان‌دیده است، زیرا شاید او راه را به اشتباه رفته باشد، با قانون سابق امکان جبران اشتباه نبود. مثال دیگر مهلت تقدیم دادخواست ضرر و زیان است که در قانون جدید افزایش یافته است و این به نفع بزه‌دیده می‌باشد. به موجب قانون قدیم، متهم فقط یک نفر وکیل می‌توانست همراه داشته باشد، اما قانون جدید در صدر ماده 69 می‌گوید که شاکلی می‌تواند از ابتدای شکایت با وکیل وارد شود. ماده 68 می‌گوید: صرف تقدیم شکایت برای شروع به رسیدگی کافی است و حتی اگر شاکلی از شکایت خود صرف‌نظر کرده باشد، قاضی مکلف به رسیدگی می‌باشد. به حذف ضرر و زیان معنوی در قانون جدید اشاره کردید، در پاسخ باید گفت قانون جدید امکان مطالبه‌ی منافع ممکن‌الحصول به نفع زیان‌دیده را مورد

تصریح قانونی نیستیم.

دکتر شیرینی: به نظر من دادگاه نمی تواند در این حالت به دعوی حقوقی رسیدگی کند، چون اصل آن است که رسیدگی به دعوی حقوقی باید در دادگاه حقوقی صورت گیرد و تنها استثنای ذکر شده در رأی وحدت رویه، حکم براءت است. در قرار موقوفی تعقیب رسیدگی به دادخواست ضرر و زیان جواز ندارد و در این خصوص نیاز به نص قانون است.

آقای شفیع خورشیدی (مستشار دادگاه

تجدیدنظر تهران): ایرادهایی که مطرح شد، ایراد به قانون است یا نظام قضایی؟ بزه دیده چه حقوقی می خواهد که در قانون قید نشده است؟ معاضدت قضایی را در قانون قبل نداشتیم، که حال به عنوان وظیفه نظام قضایی مورد توجه قرار گرفته است. ایراد به ابلاغ دوگانه قضایی کردید. در پاسخ باید گفت این تدبیر با هدف کمک به بزه دیده صورت گرفته و اصل آن به ضرر متهم است. فرمودید رییس قوه قضاییه نمی تواند ابلاغ دوگانه برای یک قاضی صادر کند، در پاسخ باید گفت چگونه وی می تواند به قاضی ابلاغ رسیدگی در دادگاه عمومی یا دادگاه انقلاب بدهد، اما نمی تواند برای هر دو دادگاه ابلاغ بدهد؟

به احاله ایراد کردید، در حالی که صلاحیت اضافی یا احاله به نفع بزه دیده است. به عنوان مثال اگر استناداری در شهرستان مرتکب جرم بشود، بعید است قاضی آن شهر به خوبی به دعوی رسیدگی کند، لذا ارسال پرونده به پایتخت برای حفظ حقوق بزه دیده است.

اشاره کردید که دادگاهها در عمل ختم رسیدگی را اعلام نمی کنند. در جواب باید بگویم مگر می شود آخرین دفاع اخذ شود، اما ختم رسیدگی اعلام نشود؟! این امر دارای ضمانت اجرای انتظامی است. تکلیف قاضی نیست که اولین جلسه دادرسی را اعلام کند، بلکه تکلیف قانونگذار است که اولین جلسه دادرسی را تعریف کند و قاضی صرفاً مکلف به احراز شرایط قانونی برای جلسه اول است.

نهایت این که هدف آیین دادرسی کیفری آن است که روند دادرسی عادلانه برای متهم، شاکی و جامعه ایجاد شود. در آیین دادرسی کیفری، تأمین منافع عمومی، اولی از منافع خصوصی است. فشارهای سیاسی درونی و بیرونی نمی تواند موجب تضییع حق شود، بلکه صرفاً می تواند موجب تأخیر احقاق حق شود.

دکتر شیرینی: برخی توضیحات شما ناظر به صحبت های من نبود. موضوع بحث من ترسیم یک بهشت از وضعیت قضایی ایران، نیست. لذا فقط دو مطلب را توضیح می دهم؛ فرمودید چه اشکالی دارد که رییس قوه قضاییه برای یک قاضی دو ابلاغ برای دو دادگاه با صلاحیت ذاتی متفاوت صادر کند؟ در پاسخ باید گفت مبنای تئوریک صلاحیت قضایی این است که دادگاهی با ارکان و اجزایی ویژه، برای رسیدن به هدفی خاص تشکیل شود. قاضی دادگاه اطفال باید از نظر تحصیلات، روحیه، آموزش و

تشکیلاتی که با او کار می کنند، از قاضی دادگاه دیگر متفاوت باشد. برای مثال حضور مشاور در دادگاه اطفال یا هیأت منصفه در دادگاه مطبوعاتی ضروری است. قاضی دادگاه اطفال، نمی تواند در آن واحد، روحیه کار در دادگاه انقلاب را هم داشته باشد. ابلاغ دوگانه، ارکان لازم برای هر دو دادگاه را ایجاد نمی کند. اگر قاضی از جایگاه و مکان خود خارج شد، قاضی دیگری است.

قانون آیین دادرسی کیفری ایران نه با رویکرد بزه دیده محور، بلکه با دو رویکرد توجه به منافع دستگاه عدالت کیفری و منافع بزهکار تدوین شده است. حتی ماده یک قانون در تعریف آیین دادرسی کیفری جایی برای بزه دیده ندیده است. ماده ۲ قانون برای تمام جرایم وجهی الهی قائل شده است، در حالی که تمام جرایم دارای جنبه عمومی نمی باشند. البته این جمله بدین معنی نیست که در قانون، موادی درباره حقوق بزه دیده وجود ندارد.

سؤال: مطالبی را در خصوص حقوق بزه دیده در مراحل دادرسی فرمودید، آیا صرف شناسایی این حقوق به معنای رفتار کرامت مدارانه با بزه دیده است و اصولاً رفتار کرامت مدارانه با بزه دیده چیست؟

دکتر شیرینی: من مبنای رفتار کرامت مدار را، در نظر گرفتن حق انتخاب برای بزه دیده می دانم. انسان اصولاً با حق انتخاب شناخته می شود. خداوند از ابتدا که انسان را آفرید، به او اختیار داد و گفت: این درخت ممنوعه است، می توانی بخور یا نخوری. هر جا اختیار افراد را محدود کنیم، از رفتار کرامت مدارانه دور شده ایم.

دکتر نوربها: من می خواهم یک نکته را در دفاع از آقای دکتر شیرینی بگویم. یک قانون را باید در کل مورد توجه قرار داد. البته در کلاسها می توان نکته ها را بیان کرد، اما در چنین مجامعی باید کلیت قانون را نگرست. ایشان معتقدند به طور کلی بزه دیده در قانون مورد توجه قرار نگرفته است.

نکنته دوم این که اگر قانون را به همان شکل که هست، تأیید کنیم و آن را خالی از خلاء بدانیم، در رفع اشکالات آن موفق نخواهیم بود. دکتر شیرینی به جنبه عملکرد قانون نیز اشاره کرد. در عمل می بینیم که حقوق متهمان به آن شکل که باید مورد توجه قرار نمی گیرد. به عنوان نمونه در آیین دادرسی کیفری وکیل می تواند در کنار متهم باشد، اما در عمل دیده می شد که وکیل نمی تواند بیاناتی از باب دفاع از موکل خود داشته باشد. به طور کلی باید گفت قوانین کیفری ما قوانین حکومت مدار و سرکوبگرند و در راستای اعاده مجرم به جامعه و اصلاح و تربیت نیستند.

دکتر نجفی ابرندآبادی: در تأیید فرمایش دکتر نوربها باید بگویم که در هر قانون باید کل قانون، یا به تعبیر سیاست جنایی، گفتمان غالب قانونگذار را دید. بدین صورت که شاخصه هایی را برای حقوق بزه دیده تعریف می کنیم و با تطبیق این شاخصه ها در قانون آیین دادرسی کیفری، به نتیجه می رسیم. در مقایسه قانون آیین دادرسی کیفری فعلی و لایحه آن باید

کرامت‌مدار با بزه‌دیده، به بحث درباره‌ی بزهکار و ایجاد توازن بین حقوق این دو بپردازم. برای مثال بازداشت موقت به هیچ عنوان به نفع بزهکار نیست، اما به نفع بزه‌دیده است. یا اقدامات اصلاحی نسبت به بزهکار، به نفع بزه‌دیده نیست، بلکه به نفع جامعه و بزهکار است. در مواردی قطعاً منافع بزه‌دیده برتری دارد و در مواردی به عکس است. مهم این است که چگونه در کل موازنه برقرار شود. من معتقدم موازنه به طور موردی برقرار نمی‌شود، اما یک سری اصول مانند اصل برابری سلاح‌ها، حق برخورداری از وکیل، حق طرح شکایت و حق دفاع از شکایت است که باید با آن‌ها موازنه برقرار کرد.

گفت، قانون فعلی متهم محور، و لایحه، بزه‌دیده محور است. در بخش جزای اختصاصی دیده می‌شود که قانون‌گذار از جرایم علیه امنیت شروع کرده است. از این‌جا می‌توان فهمید که گفتمان غالب قانون‌گذار، حکومت است نه اشخاص. در برخی کشورها قانون مجازات با جرایم علیه بشریت شروع می‌شود. اگر چه قوانین کشورها در فصول مشترکند، اما گفتمان‌هایشان متفاوت است.

سؤال: در صورت تعارض بین حقوق بزه‌دیده و بزهکار کدام یک باید مقدم و مرجح باشد؟ گفتمان بزه‌دیده محور مقدم است یا بزهکار محور؟

دکتر شییری: می‌خواستم بعد از پایان رفتار

در پایان جلسه آقای دکتر شاملو عضو هیأت علمی دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی به جمع‌بندی بحث پرداختند.

زیادی داریم. در ایران تنها قانونی که محور بزه‌دیده مدار دارد، قانون اصلاح قانون مسؤولیت دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل اشخاص ثالث است. طبق این قانون دولت موظف است بخش قابل توجهی از خسارات بزه‌دیده را فوری پرداخت کند. در جرایم تروریستی یا تجاوز به عنف، اجبار بزه‌دیده به تشریح ماجرای مجرمانه، بزرگ‌ترین رنج وارد بر بزه‌دیده است که اگر بزه‌دیده، کودک باشد، آثار سوء آن بیشتر خواهد بود. مسلماً با شیوه‌های عادی دادرسی نمی‌توان اظهارات چنین بزه‌دیده‌ای را استماع کرد.

نظام ما نظامی شرعی و معنوی است و بنای آن بر شرع است، اما رویکرد آن مادی‌گرایانه است، در حالی که مهم‌ترین خسارات وارد بر فرد، خسارات روحی-روانی است. در برخی کشورها گروهی متشکل از مددکاران و روانشناسان اجتماعی به همراه پلیس وارد صحنه‌ی جرم می‌شوند.

بخشی از رفتار کرامت‌مدار، ناظر به تکریم است و تکریم بیشتر دارای بعد معنوی است تا مادی. در جرایم علیه اشخاص، باید مکانیسم جبران خسارت و توجه به بزه‌دیده کاملاً متفاوت باشد. به ویژه در جرایم جنسی باید استماع اظهارات بزه‌دیده توسط مددکار و روانشناس مورد وثوق دادگاه صورت گیرد. امروزه حقوق جزا به دلیل شکستی که در توجه به رویکردهای قهری و سرکوبگر داشته، تمایل به رویکرد ترمیمی دارد و لازمه‌ی این رویکرد، توجه به بزه‌دیده است. برای توجه به بزه‌دیده سه مرحله باید طی شود:

- 1- مرحله‌ی به رسمیت شناخته شدن حقوق بزه‌دیده؛ این مرحله در دهه‌های اخیر تقریباً محقق شده و حقوقی از جمله حق طرح دعوا برای بزه‌دیده شناخته شده است؛
- 2- مرحله‌ی کیفی شدن حقوق بزه‌دیده اعم از حقوق مادی و معنوی و در نظر گرفتن سازوکارهای لازم؛
- 3- مرحله‌ی سوم که باید به آن برسیم و فاقد آن هستیم، تضمین حقوق بزه‌دیده است.

دکتر شاملو: خداوند چند بار در قرآن کریم فرموده است: «لقد کرّمنا بنی آدم». وقتی خداوند خود را ملزم به اکرام بنی‌آدم می‌داند، بندگان تکلیف بیشتری در این زمینه، به ویژه نسبت به قربانی جرم دارند. بزه‌دیده در طول تاریخ بشر و اکثر نظام‌های عدالت کیفری مغفول مانده است. در تحولات حقوق جزا چهار مرحله در ارتباط با بزه‌دیده قابل توجه است:

1- رویکرد ارزشی و اخلاقی به جرم و مجازات: در این رویکرد، بزه‌دیده جایگاهی ندارد و حقوق جزای دو رکنی حاکم است؛ هر مجرمی به لحاظ عدم موازنه‌ی اخلاقی که ایجاد کرده است، باید مجازات شود.

2- رویکرد جرم‌شناسی یا بزهکارمداری: با پیشرفت علوم طبیعی، بزهکار مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی باز هم توجهی به بزه‌دیده نمی‌شود. بنیان‌گذار این رویکرد مکتب تحقیقی است که در مواردی نظریه‌های افراطی ارائه داده است.

3- رویکرد اجتماع محور: در این رویکرد توجه نظام‌های عدالت کیفری به جامعه به عنوان بزه‌دیده است و باز هم از بزه‌دیده غافل می‌شوند. جرایمی مانند جاسوسی، خیانت به کشور و غیره در این مرحله ایجاد شده‌اند. نظام کیفری ایران در این مرحله توقف کرده است، اگر چه سعی در عبور از این مرحله را داشته است. مواد 610 و 611 قانون مجازات اسلامی، دو رفتار علیه امنیت جامعه را جرم‌انگاری کرده است. در این مواد شرایط اثبات جرم ساده، محکومیت آسان و مجازات شدید است، اما در ماده 614 که بزه‌دیده، افراد هستند، شرایط اثبات سخت و مجازات خفیف شده است. لذا نخستین هدف حقوق جزا و آیین دادرسی کیفری، دفاع از منافع جامعه است.

4- رویکردی که از چند دهه‌ی قبل اکثر نظام‌های حقوق کیفری اتخاذ کرده‌اند، رویکرد عدالت محور یا بزه‌دیده‌مدار است که دوره‌ی افول مکاتب فلسفی حقوق جزا و ایجاد جنبش‌هایی مانند جنبش بزه‌دیده‌شناسی است. این دوره آغازی برای توازن بین حقوق بزه‌دیده و بزهکار است، اما تا ایجاد توازن، راه